

# یادمانده های مهدی رشتی از گیلان و ترکستان

به گزارش بمون پوری



تبرستان ۱۳۸۲

# یادمانده های مهدی رشتی

از

گیلان و ترکستان

به گزارش بمون تیپوری

تبرستان 1382 / 2003 Tabarestan

یادمانده های مهدی رشتی از گیلان و ترکستان

به گزارش بمون تیپوری

رویه شمار: 192

چاپ و پخش: تبرستان 2003

<http://www.tabarestan.org>

[info@tabarestan.org](mailto:info@tabarestan.org)

پیشکش

پرچین های

شکسته

تاریخ

گیل ماز

### سپاس نامه

با نگرداشت دشواری های چند سویه ، به جا می داند به پاس کایر ارزنده سامان نشینان  
و چند دور از میهن، سپاس باز گوید .

در این میانه بهتر آن دید که دستکم به همین اندازه از زنده یاد حسن پیشرو ، س .  
الوندی ، ت . امینی ، ج . خسروی ، ف . خطیب، ن . م . عاشورپور ، م . عجمی ،  
ح . فرشیدی، ر . گائینی و ک . موحد، برای برآوردن بخشی از خواسته ها ، به نیکی یاد  
کند .

همچنین شایسته است و امدار روزگار و رو جای ارمون باشد که درنگ همین اندک از  
نشاکاری اندیشه دادند .

آن چه ستودنی است ، بردباری و همکاری دیگر گونه ها ، برای به شناسی بخشی از  
تاریخ نچندان پیدای خیزش ایرانیان و کیش ایران زاد است .

گزارنده

### آنچه می خوانید

|         |                                    |
|---------|------------------------------------|
| 5       | جستاری در باور و کارنامه مهدی رشتی |
| 42      | [ در کشمکش زندگی و آرمان ]         |
| 57      | [ گرفتاری سال 1300 ]               |
| 76      | [ گریز از رشت و باز گشت ناگریز ]   |
| 128     | [ غربت گزینی ]                     |
| 153     | [ واپسین یادداشت از سفر گیلان ]    |
| 156     | پیوست                              |
| 192-190 | گزیده کتابنامه                     |

## جستاری در باور و کارنامه مهدی رشتی

در زمینه جنبش بابیه و گروه‌های ازلی و بهائی، که از سده سیزدهم هجری قمری از تاریخ مردم ایران سربرآوردند و چندان نگذشت که افزون بر ایران، در دیگر جای‌ها پخش شده و گسترش یافته‌اند، نوشته‌های بسیاری به زبان‌های گوناگون چاپ شده است که در آنها پرتوی از این سه انگاره دینی و اجتماعی را تاباندند.<sup>1</sup>

بی‌گزافه باید گفت جز نویسندگان انگشت‌شماری چون طبری، فشاهی، کسروی و ناطق که به دور از دین‌باوری اسلامی و یا بهائی برآن بوده‌اند به شیوه دیگری، چرایی و چگونگی پیدایش و پراکنش این باورها را بشناسانند؛ دیگران در دو دسته جداگانه هم‌گو و رودرو بخش شده‌اند. این دوگروه ناسازگار که برای گمراه کردن مردم، ناگزیر به همداستانی شده‌اند

<sup>1</sup> - « [ پاسخ به انجمن اسلامی دانشجویان برانشوایگ درباره جنبش بابیه. ] » سوسیالیسم [ آلمان ]، 2، ش 6 (فروردین 1345/آوریل 1966): 55-56؛ طبری، احسان. برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران. [ آلمان ]: حزب توده ایران، 1348: 384-393؛ فشاهی، محمدرضا. وایسین جنبش قرون وسطایی در دوران فنودال، تهران: جاویدان، 1356؛ کسروی، احمد. بهائیگری. شیعیگری. صوفیگری. کلن: مهر، ژانویه 1996: 15-102، 152؛ ناطق، هما. ایران در راه‌یابی فرهنگی. پاریس: خاوران، اسفند 1368/مارس 1990 « چاپ 2 »: بویژه 52-76.

، به جای ژرفپویی و درست‌نویسی از فراز و فرود انگیزه‌ها و رویدادها، یا به بزرگ‌شماری و ستایش ناشایست برخاسته‌اند و یا اینکه کینه‌توزانه، به سرزنش نادرست دست یازیده‌اند؛ تا آنجا که هم در نوشته‌های اسلام‌گرایان و هم در رویکردهای تاریخی پیروان بهاءالله، با درهم کرد ناروا، آشفته‌هایی به دست داده‌اند که گویی دیدگاه‌های یادشده، روش و دستاورد فرهنگی و اجتماعی جدا از هم نداشته‌اند. با دریغ باید گوشزد نمود که این گونه یک سویه‌نگری و بدگویی ویژه بهائیان نمی‌باشد و در تاریخ ایران نمونه‌هایی از این دست کم نیست، تا آنجا که در روزگار ما، شماری قلمدار شاه، اسلام و برخی نویسندگان چپ‌گرا، کارکرد گروه‌ها و ستیهندگان پرآوازه مارکسیست پیش از مهر 1320 را یک جا در کارنامه حزب توده ایران نوشته‌اند.

از سال‌ها پیش نگارنده این گفتار بر آن بوده است که بر پایه بی‌باوری به بن‌مایه‌های ذهنی هر دو گروه، برای دوستداری گیل‌ماز، و نیز شناساندن دست‌نوشته‌های با ارزش از تاریخ بابیه و اوایل پیدایی بهائیت در شمال- که اتفاقاً مازندران آوردگاه برجسته این جنبش‌ها بود- پاره‌ای از رازگونه‌ها را به رخ کشد. از این رو پس از دست‌یافتن به بخشی از یادگارهای برجای در کتابخانه ملی ترکمنستان، یافته‌ها را با خطا و کاستی ناگزیر، در مجله‌ای شناساند.<sup>2</sup>

ره‌آورد دومین دیدار از آن کتابخانه، گزارشی از یادداشت‌های میرزامهدی بود که با دگرگونی و افزودگی‌هایی، به دو نام دیگر و دردو جا، چاپ و پخش شد.<sup>3</sup> پس از آن، زمانه، درنگ کوتاه دیگری به دست داد و برای سومین بار به بخشی از گنجینه «بهائی» آن نهاد دست یافت (1999). در پی آن، یادداشت‌های پراکنده گردآمد و در کتاب پیش رو، سامان یافته و به تاریخ سپرده شد.

نکته برجسته‌ای که گفتنی می‌نماید این است که تاکنون در نوشته‌های چاپ‌شده تاریخ گیلان و همسایگانش، در اواخر سده سیزده و اوایل چهارده هجری قمری جز ظهورالحق (آن نیز

<sup>2</sup>- آشوغ. «سه نسخه خطی از تاریخ شمال ایران در کتابخانه ترکمنستان.» گیله و ا، 2، ش 19-20 (فروردین و اردیبهشت 1373) 14.

<sup>3</sup>- دوکی، بمون. «یادنامه میرزامهدی، دست‌نوشته نایابی از جنبش بابیه گیلان.» فراز [آلمان] از س 1، ش 4 (شهریور 1377) تا س 2، ش 13 (خرداد 1378)؛ صمدی، حسین. «یادنامه میرزامهدی دست‌نوشته نایابی از جنبش بابیه گیلان.» تاریخ البرز، ج 1 (یادواره همایش البرز، بهار 1378) 31-51.

اشاره‌هایی گذرا و گاه به خطا ( به روزگارگذرانی مهدی؛ چالش و پیکار کارگزاران و کاربردستان دولت قاجار و مسلمانان با پیروان باب و پس از چندی بهاءالله؛ دستگیری و آزار بهائیان گیلان پس از تلگراف ناصرالدین‌شاه به حکمران رشت بر سرکوب آنان در 1300 (همزمان با دیگر آبادی های ایران)؛ پشتیبانی بی‌پروای کنسول روسیه از بهائیان؛ آتش‌سوزی بازار رشت در 1302 و ناخشنودی رهبران بهائی از انقلاب مشروطه، اشاره‌ای نشده است.

از یادداشت های مهدی و نوشته‌های پراکنده دیگر چنین برمی‌آید که وی، از سرشناسان سده نخست بهائیت به شمار می‌آمد.

شگفت این که به فرنود ناپیدایی، با همه نام‌آوری، در نوشته های پیش از این قلم، نشانه چندان از او نیست؛ تنها در رویکردهای تاریخی زیر، که برخی از آنها نایابند و یا از دسترس به دور می‌دارند، اشاره گذرایی به نام، زندگی و کارنامه‌اش کرده‌اند:

1- آیتی، در گزارش ترور و کشته‌شدن محمدرضا اصفهانی (1307) برچیده‌ای از تاریخ ابوالفضل گلپایگانی را که از مهدی یادشده بود، بازنوشت (494/1). جز این پیکره‌ای از کوشندگان بهائی ترکستان برای ساختن مشرق‌الانکار عشق‌آباد<sup>4</sup> را در صفحه 57 جلد دوم، چاپ کرد. یادآور شود که همین گزارش در کتاب دیگری آمده است.<sup>5</sup>

2- [تاریخ بابیه] دستنوشته 265\_2/2\_Б.Перс کتابخانه ملی ترکمنستان. گمان می‌رود بیشتر بخشها برگرفته‌هایی از دو نوشته کمیاب «الباب والبابیه و البهائیه و البهائیه» از ابوالفضل گلپایگانی و [تاریخ بهائیان عشق‌آباد] نوشته علی‌اکبر یزدی (شهید) باشد. بر پایه برگ 124 این دستنوشته، میرزامهدی یکی از 18 بهائی عشق‌آباد بود که کشته‌شدن محمدرضا اصفهانی را به دست دو تن از مسلمانان در 12 محرم 1307، گواهی داد. ناگفته نماند که نگارنده این گفتار، تاکنون نوشته شهید یزدی را ندیده است.

<sup>4</sup> - برای پندآموزان بیاید که این نیایشگاه و ساختمان‌های وابسته را نخست دولت نوبنیاد شوروی از دست بهائیان گرفت، پس از سالها زمین‌لرزه نیمه ویرانش کرد؛ آنگاه همه جا را هموار نمودند و گل و گیاه کاشتند. پارک زیبایی به جای ماند با تندبسی از مختوم‌قلی فراغی (سرآمد سخنوران ترکمن) بر جای گنبد فروریخته.

<sup>5</sup> - آیتی، عبدالحسین (آواره). الکواکب الدریه فی مآثرالبهائیه. قاهره: بی نا، 1923-1924، ج؛ مهرابخانی، روح الله. زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی. لانگن هاین (آلمان): لجنه نشر آثار امری، 145/بدیع/1988 م «ویرایش 2»، 173-174.



3- بیشترین و برجسته‌ترین آگاهی‌های به دست آمده در ظهورالحق از اسدالله فاضل مازندرانی است.<sup>6</sup> افسوس که تکاپو برای به دست آوردن این کتاب ده جلدی، چندان فایده نداشت زیرا جز جلد‌های 3، 8-1 و 8-2، دیگر بخش‌ها در دسترس این قلم نبوده است. داده‌های فاضل در روی‌شمار 759، 771، 860، 986، 989، 991، 1012، 1027، 1029، 1066، 1069، 1175، بخش 2 جلد 8 پراکنده است. ناگفته نماند که می‌دانیم در جلد 6 همین کتاب، به میرزاهدی و رخدادهایی چون دستگیری و زندانی شدن بهائیان رشت در 1300 اشاره شده است.

4- خورشید خاور. مجله‌ای که مهدی یکی از بنیانگزاران و گردانندگانش بود، چند بار از دهش او به همکیشان ترکستان یاد کرد.

5- آخرین سند در دستی که از مهدی یاد شده است، پیمان‌نامه‌ای بازرگانی به زبان ترکمنی است که میانه عطلی فرزند قرّی و مهدی در عشق‌آباد نوشته شد. زمان نگارش این یادداشت دادو سند چای 23 محرم 1337 است، هنگامی که میرزاهدی روزهای پایانی زندگی در عشق‌آباد را می‌گذراند. این دستنوشته در برگه‌ای از مجله خورشید خاور، از دارایی‌های پیشکش‌شده مهدی به کتابخانه محمودیه، جای داشت. به انگیزه‌هایی این سند را پایانی همین بخش آوردم.<sup>7</sup>

جز اینها، آگاهی که علی‌قزوینی/ علی‌ارباب، پسر نصیر قزوینی، گزارشی از آغاز تا پایان بازداشت و آسیب به بهائیان گیلان و قزوین در 1300، نوشته بود که از میان رفت. گویا وی برای نگارش دوباره آن انگیزه‌ای نداشت.<sup>8</sup>

برخی چون ملک خسروی بر این پندارند که «تاریخ مختصر نصیراف»، «کتاب خاطرات» و «دفتر خاطرات» او در «لجنه محفظه آثار امری» نگهداری می‌شود.<sup>9</sup>

<sup>6</sup> فاضل مازندرانی، اسدالله. تاریخ ظهورالحق. جلد هشتم، قسمت دوم. [تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، 131 بدیع].

<sup>7</sup> - خورشید خاور، 1، ش 9 (1 شنبه 28 ربیع‌الآخر 1336/ 28 یانوار 1918) 11-12.

<sup>8</sup> - سمندر، کاظم (و دیگران). تاریخ سمندر و ملحقات. [تهران]: مؤسسه ملی مطبوعات امری، 131 بدیع:ص 126.

<sup>9</sup> - ملک خسروی نوری، محمدعلی، تاریخ شهدای امری. [تهران]: مؤسسه ملی مطبوعات امری، 130 بدیع، ج: 2، 233/ 2، 238، 243، 316.

از یادداشتهای مهدی جز این بر نمی آید که چنانچه خود در دو جای دفتر 400 (کتاب در دست) آورد ، انگیزه اش را « نوشتن تاریخ» بدانیم. شگفت است که او با چنین دیدگاهی، از گاه شماری پیاپی رویدادها بازماند. به دور نیست که در نخستین دفتر ناپیدای یادمانده های ارزشمندش، از آماجش بیش از این گفته باشد. همچنین پیدا است که در آنجا، بیش از داشته ها ، خود را بازشناساند.

در این جا فشرده آنچه را که تاکنون درباره زندگی، خانواده و کارنامه نویسنده به دست آمده است ، برای پیگیری آگاهی می آید:

میرزاهدی- که برخی از او به جبرئیل نیز یاد می کردند- فرزند « درویش جعفر رشتی»<sup>10</sup> بود . گمان می رود « درویش» نشانه آن باشد که پدرش در دین داری و عرفان گرایی، میان همگان نامی بود. دیگر اینکه با اینکه مهدی در غربت گذرانی نام خود را به « مهدی جعفراف رشتی» دگرگون ساخته بود اما بیشتر به « میرزاهدی رشتی» آوازه داشت، چنانچه چندجا - بویژه در مجله خورشید خاور- همین نام را نگاشتند. گویا بازماندگانش نیز نام خانوادگی «جعفراف رشتی» را پسندیدند و خود را چنین نامیده اند. فاضل مازندرانی در برگی از او به « میرزاهدی لاهیجی» یاد کرد.<sup>11</sup>

مهدی میانه سال های 1272-1273 ه ق در رشت به دنیا آمد. با نگرداشت دو بار یادکرد سن در یادمانده های در دست (یکی در فروردین 1300 ق که خود را 27 ساله خواند. دیگری در گزارش رویدادهای سال 1320 ق، که خود را 48 ساله نوشت) زمان داده شده درست می نماید اما فاضل مازندرانی بی آنکه رویکردهای خود را بیاورد، زایچه اش را 1269 پنداشت.<sup>12</sup>

از بستگانش جز آنچه که خود نوشت، آگاهی دیگری نداریم. هنگام درگیری های فروردین 1300 از خواهرش « سلطان خانم» نام برد. بخشی از خویشاوندانش، مانند برادرش « محمد علی» و خالوی هم آیینش « محمدباقر» در روستای جعفرآباد (دو فرسنگی رشت آن زمان) می زیستند و برای بابی/بهانی بودن میرزاهدی، از سوی شماری از مسلمانان بخردانه و نابخردانه سرزنش می شنیدند و آزار می دیدند.

10-ظهورالحق ، 8-771/2.

11- همانجا، 860.

یک چند در مدرسه مستوفی رشت نزد آموزگاران چون ملاحمد خرکامی و حاج غلامعلی مجتهد دانش آموخت و پس از آن بازرگانی پیشه کرد. تا آنجا که در 1302 ق همچنان در سرای تبریزی بازار رشت مغازه بزرگی داشت و به خرید و فروش کالاهایی چون ابریشم و توتون می پرداخت .

روشن نیست از چه زمانی به بابیه پیوست و سپس بهائی شد. همچنین نمی‌دانیم که چرا و چگونه نزد برخی از مردم رشت به جبرئیل آوازه یافت. از دست‌نوشته‌هایش چنین برمی‌آید که دستکم از سال 1290 بابی بود. در 1294 از نمادهای این کیش در رشت بشمار می‌آمد و با سرشناسان بابی گیلان و قزوین همچون محمد نصیر قزوینی (پرواوازه به حاجی نصیر شهید)، علی‌اشرف لاهیجی پرواوازه به عندلیب (از سخنوران بلندپایه آن سامان) ، محمد کاظم سمندر (نگارنده تاریخ سمندر)، ابتهاج‌الملک (ابراهیم منشی) ؛ باقر بصر (سخن‌سرا و سخنگوی دینی، بزرگ خاندان بصری در گیل‌ماز) دوستی و همکاری داشت. نمونه‌هایی از روش برخورد وی و همفکرانش با برخی از بزرگان دین آن زمان رشت (سال 1299) در یادداشت‌هایش آمده است. دیگر اینکه در همین سال، نخستین بار از سوی بهاء‌الله، یاد کرد (لوح) به پاس کوشایی‌اش ارمغان گرفت. بر پایه این داشته‌ها، نمی‌توان نوشته فاضل مازندرانی را پذیرفت که میرزاهمدی «در حدود سال 1295 بهائی شد و عرفان و بیانی یافت». شگفت این‌که در برگه دیگر، در گرامی‌داشت مهدی آمده است که: «بالجمله 49 سال از حیات میرزاهمدی صرف در خدمت امر ابھی شد.»<sup>13</sup>

سال داده شده نیز درست نیست ؛ اگر نخستین روز بابی‌شدن مهدی را هم گونه‌ای خدمت‌گزاری به آیین بدانیم، (یعنی سال 1295 یاد شده) همچنان برخط مانده‌ایم زیرا وی در 1338 ق درگذشت نه 1344 ق؛ مگر اینکه از سال 1295 دست‌بداریم و به همان زمان آمده در دست‌نوشته بسنده کنیم!

از آغاز دست‌نوشته 400، می‌توان گمان برد که پیش از 1294 روزگاری را دور از گیلان گذراند. از همین سال در سرای تبریزی رشت بازرگانی کرد. کمتر از 1299 با شیرین (با نام دوم شهربانو) ازدواج کرد و تا پایان زندگی به یکدیگر وفادار ماندند . در یادمانده‌ها به

12- همانجا، 1029.

13- همانجا، 1029، 771.

چهار فرزندش ، يك دختر و سه پسر به نامهاي جلالیه، ضیاءالله ، طرازالله و عبدالحسین اشاره نمود.

همزمان با فرمان ناصرالدین شاه بر از میان بردن دگراندیشان بابی و جز این، در نخستین روز محرم 1300 ق از سوی دوستی- محسن نامی که در کنسولگری روسیه در تهران کار می کرد- آگاه شد که شاه و دولت به آهنگ سرکوب پیروان باب، یحیی صبح ازل و بهاءالله برخاسته اند. همو در دنباله پیام از او خواسته بود که برای فرار از زندان و یا مرگ شایدی به روسیه بگریزد. میرزاهدی با برجستگان همکیش در این زمینه رایزنی کرد و فرجام به پایداري همگانی کشید. در پی فرمان تلگرافی ناصرالدین شاه به والی گیلان، عبدالله خان والی، روز چهارشنبه 4 جمادی الاول 1300 ق (دو روز پیش از جشن نوروز) زندگی و جان پیروان این نگره ها در گیلان نیز چون دیگرجای های ایران ، گزند بسیار دید. شمار زیادی زندانی شدند . چند تن جان خود را از دست دادند. برخی تاب دشواری و تنگنا نیاورده و به ناچار از آیین خویش دست برداشتند و دیگر بار مسلمان شدند. گروهی منش خود را پنهانی نگه داشتند . بخشی نیز برای استوار ساختن هرچه بیشتر آیین و نیز تندرست ماندن از آبادی خود گریختند و به جای های دیگر کوچیدند.

میرزاهدی و پنج تن دیگر - « آقا رسول قناد، علی قزوینی پسر سمندر، آقا میرزا یوسف علی، آقا میرزا باقر بصر ، آقا میرزا علی اصغر و آقا میرزا حسین هدا/هدی » - نخستین گروه بهائی بودند که در همان روز چهارشنبه گرفتار غل و زنجیر زندان رشت شدند.

به نوشته خودش 19 روز پیش نگذشت که به پشتوانه خواست کنسولگری روسیه از بند رهید اما شماری گران خو که تاب رودرویی با کنسول روس نداشتند، به هر شیوه ناخشنودی خود را از آزادی اش نشان می دادند تا آنجا که مهدی را وا داشتند که از زیستگاه بگریزد و جایگاه دیگری برای زندگی بجوید.

نخست از بیم بازداشت دوباره، به خانه دوستی ارمنی- استپان/ استفانوس هاراتونیان، پیرآوازه به حکیم فانوس- پناه برد و نوزده روز خود را از مردم پنهان نمود. پس از سروسامان دادن شتابزده به کارهای خانه و مغازه، همراه دایی اش- کربلایی محمدباقر - و برادر همسرش - مشهدی شعبان- نیمه شبی از رشت به جعفرآباد گریخت

واز بیم یورش گروهی بیخرد و مرگ در بام خانه محمدباقر، دور از چشم ماند. در این هنگامه تنی از هم پیشه‌های رشت که از او بستانکار بود نزد والی گیلان و کنسول روس شکایت کرد و همین فرنودی شد که پس از دو روز، شبانگاهی به رشت بازگشت و بار دیگر خانه حکیم فاتوس نهان گاهش شد. سپس، روزی با پشتیبانی آشکار کنسول روس و همراهی نگهبانان کنسولگری مغازه را بازگشود. بیش از نه ماه به بردباری تاب آورد و آنگاه دیگر بار از رشت روی برتافت. هفته ای در قزوین با همکیشان بسر برد و با آنان رای زد. پس آنگاه رو سوی تهران نمود و نزدیک چهارماه در این شهر گذراند.

در هنگامه ای که آشفته‌گی و ناهنجاری درونی و سختگیری دین‌باوران مسلمان و فرمانروایان بر این گروه فزونی گرفت، مهدی برای دنبال کردن زندگی و آرمان‌ها به آماجگاه خود، رشت، بازگشت. در آتش سوزی بزرگ بازار رشت در 1302 ق و ی نیز زیان بسیار دید. چندی پس از آن دومین یادداشت بزرگداشت را از رهبر آیین دریافت کرد. چندان برنیامد که در برابر کشمکش و چالش‌های روزافزون در مانده شد. به ناچار خانواده را در رشت برجای گذاشت و از راه دریایی انزلی - بادکوبه، گیلان را ترک کرد. دو روزه به بادکوبه رسید، سه روز را در این شهر به سر برد سپس به آهنگ عکا و دیدار با رهبر و برجستگان بهائی شهرهای باتوم/باطوم، استانبول، بیروت و حیفا را راه سپرد. در غربت از سویی بر دانایی دیدگاه‌های خود افزود و از دیگر سویی آشفته‌گی مالی خود را با داد و ستد و سودآوری به سامان رساند. در همین روزگار رنگ‌سازی ساختمان، رنگ‌کاری و شیشه‌بری یاد گرفت. در این پیشه‌ها کارآموده شد و بر توان خویش افزود. پس از شانزده ماه دوباره به رشت بازآمد. پیدا بود بازگشتش دستاویزی برای بالا کشاندن خشم بخشی از مردم از بابی‌های پیشین و بهائی‌های کنونی می‌شد اما در واپسین برگه‌های دستنوشته شماره 400 نشانی از نگرانی و یا هراس وی نیست. با این همه، بیش از یک‌ماه در رشت نماند و برای گسترش آیین و برتری‌یابی خود و خانواده اش رهسپار عشق‌آباد شدند.

پس از آن به فرنود ناپیدایی یادمانده‌های میانه دفترهای 400 و 401، از گذران زندگانی و کارنامه اش تا سال 1318 آگاهی چندانی به دست نیامد. بر پایه رویکردها و یادداشت‌هایش، همین اندازه می‌دانیم که در 1305 برای پخش باورهای دینی و نیز گسترش دادو

ستد در سمرقند میزیست. وی و چند تن دیگر از بازرگانان بهانی مهاجر، نخستین پایگاه بهانی سمرقند را پدید آوردند. یکی از کارهای برجسته این گروه بنیاد مجله و کتابخانه وحدت در همین شهر بود.<sup>14</sup> کارکرد دیگر مهدی در این سال بنیانگزاری دفتر بازرگانی چای در سمرقند بود.<sup>15</sup> دستکم از پایانی سال 1306 در عشق آباد زندگی می کرد. هنگامه آشوب و ستیز میانه مسلمانان و بهانیان این شهر در اواخر 1306 و اوایل 1307 که یکی از بهانی های بلندپایه این شهر، محمدرضا اصفهانی در 12 محرم کشته شد؛ مهدی یکی از افشاگران برجسته این کشتار به شمار می رفت.<sup>16</sup> یادآور می شود که مهدی یکی از گواهان نگارش وصیت نامه محمدرضا بود که در نخستین روز محرم همین سال به دست ابوالفضل گلپایگانی نوشته شد.<sup>17</sup> در 1312 در سمرقند بسر می برد. در اوایل 1318 نیز در همین شهر بود. در نخستین برگ دفتر شماره 401 آمده است که در 1318 سمرقند را به آهنگ رشت ترک کرد. در بادکوبه به کشتی نشست و در انزلی پیاده شد. به رشت رفت و نزدیک دو ماه در گیلان ماند. پایانی سفر دوباره به عشق آباد بازگشت و در خیابان تومانیان/طومانیان دفتر بازرگانی تازه ای گشود. سپس دیگر بار به سمرقند رفت و شش ماه در همین شهر به کار و پخش پیام بهانی گذراند.

سال 1319 در عشق آباد بود و به پیشنهاد عبدالبهاء با همداستانی چندتن از همکیشان برای گسترش دین و درآمد بازرگانی، «شرکت امید» را بنیاد نهادند. چندان بر نیامد که از سوی انبازان به سمرقند رفت و شاخه ای از شرکت را در آنجا پدیدار ساخت. در پایانی همین سال مهدی، پسرش ضیاءالله و عبدالباقی یزدی نخستین بهانیانی بودند که برای پیشبرد بازرگانی- با برپایی شاخه ای از شرکت- و رساندن پیام بهانی به چینی ها، 28 روز در خاک سیبری و منچوری راه سپردند تا به شانگهای رسیدند. در ظهورالحق به خطای

14- با خشکسالی سمرقند در 1336 که سبب پراکندگی بهانیان آنجا شد، داشته های کتابخانه وحدت را به کتابخانه نو بنیاد محمودیه عشق آباد بردند. بجا است بیافزاید که این کتابخانه نیز از نهادهایی بود که دولت سوسیالیستی در فوریه 1938 بر چید و زمانی دیگر دارایی آن را به کتابخانه ای که امروزه ملی خوانده می شود، سپرد.

15- ظهورالحق، 8-1066.

16- [تاریخ بابیه]، 124.

17- الکوآکب الدریه، 494/1 (برگرفته از «الباب و البایه...» از ابوالفضل گلپایگانی)

چاپی و تاریخی سال « 1218 هـ. ق 1902 م » آمده است.<sup>18</sup> نزدیک سه سال در این شهر به سربرد و دستور کارخویش را پیش برد. در همین روزگار به پاس فرمانبرداری و راهبری درست، دوبار از بزرگ دین، یادداشت بزرگداشت دریافت کرد. (1320 و 1321). پس از آن از راه هند و مصر به دیدار عبدالبهاء شتافت و در 23 ذیقعده 1323 به آماجگاه خود رسید. از این روزگار جایگاه والاتری میان همگنان یافت، زیرا پیشوا وی را برای پیامرسانی و راهبری پیروان و بهائی دوستان خراسان و بخشی از ترکمنستان کنونی برگزید. نمونه‌ای از چند یادداشت و رهنمود عبدالبهاء برای مردم این سرزمین‌ها در برگ 514 شماره‌ی 401 آمده است. روز 28 ذیحجه مهدی از عکا رهسپار بادکوبه و از آنجا راهی عشق‌آباد شد. برای پیگیری فراخوانی مردم به روش بهاء‌الله و کاستن دشواری‌های گوناگون بهائیان، نیاز به سفرهای بسیار داشت و همین بر ناهنجاری روزافزون بازرگانی و ناخرسندی همکیشان امید افزود. با این همه، ناخشنودی انبازان کاری از پیش نبرد و وی پس از نوزده روز درنگ، برای گسترش اندیشه بهائیت بی‌آنکه از سختی راه، گرمای تابستان و خشکی خراسان هراسی به خود راه دهد، در اوایل سال 1324 رهسپار خراسان شد. بیش از سه ماه را در قاقا<sup>19</sup>، نیشابور، سبزوار، ترشیز، فاران، قدفن، بشرویه، خیرالقری، بستاق، درخش، بیرجند، خوسف، طبس و مشهد گذراند و افزون بر پیامرسانی آیین، کوشید بخشی از دشواری‌های بازرگانی شرکت امید را هموار نماید. در بازگشت، بیش از دو ماه در عشق‌آباد، آرام نگرفته بود که عبدالبهاء در نامه دیگری از او خواست که به شمال غربی و غرب ایران رفته و مردم را به آیین نو فرا خواند. بیدرنگ به راه افتاد و از راه بادکوبه، تفلیس و آستارا به تیریز گام نهاد. یک ماه در این شهر ماند. همین هنگام یادداشت بزرگداشت دیگری از بزرگ دین به دست وی رسید. پس از آن آبادی‌هایی چون میلان، اسکو، ممقان، شیشوان، بناب، مراغه، میاندوآب، ساو جبلاغ، عتیق‌خانه، قره‌سوران و همدان را درنوردید. پس از گذشت پنج ماه، زمانی که در همدان بود تلگرافی از سوی یکی از همکاران امید به دستش رسید که عبدالبهاء سخنگویی و نمایندگی بهائیت در بمبئی را برای سه سال به مهدی سپرده است و باید هرچه زودتر به هند برود. بیدرنگ

<sup>18</sup> ظهورالحق، 8-2 / 1175.

<sup>19</sup> بومیان همین گونه می‌گویند ولی در جغرافیای سیاسی و فرهنگ آبادیها «تقیقه» نوشته اند.

به عشق آباد رفت اما در آنجا، درگیری های مالی و آشفتگی اندیشه ای میانه وی و همدستان امید چندان بالا گرفت که چاره ای جز گفتگو و چاره اندیشی عبدالبهاء ندید. برای همین در هفتم شوال 1325 همراه چند تن دیگر راهی آستان بزرگ دین شد. بادکوبه، تفلیس، باتوم/باطوم را پشت سر گذاشت. در 19 شوال با کاروان حج گزاران به جده رفت و در 14 ذیقعد از راه پورت سعید به حیفامان نهاد. یک چند در این شهر ماند و با عبدالبهاء و دیگر برجستگان به گپ و گو نشست. کوشش مهدی، عبدالبهاء و برخی دیگر از بزرگان دین، برای رفتن مهدی به هند، به سبب ناسازگاری و ناخرسندی آشکار انبازان شرکت امید- که گویا در سازماندهی مالی و کارآیی جنبش جایگاه برجسته ای داشت- دستاوردی نداشت برای همین عبدالبهاء در 12 ذیحجه فرمان بگرداند و از وی خواست که به عشق آباد بازگردد و چندی بگذرد، بلکه همکیشان امید، برخورد بهتری از خود نشان دهند. روز 14 ذیحجه، میرزا مهدی حیفانشینان را بدرود گفت و از راه بیروت به عشق آباد بازگشت.

سه ماه و اندی پیش نگذشت که دیگر بار میانه وی و دیگر همدستان امید، دوستی و همراهی برجای درگیری و ناروایی نشست. برای پیگیری و گستردن آیین و بازرگانی، به سمرقند رفت و یک سال در این شهر به سر برد. در 1327 از کار در شاخه سمرقند امید دست برداشت و به عشق آباد بازگشت. در پایانی 1328 دیگر بار از عبدالبهاء فرمان رسید که برای فراخوانی مردم هند به روش بهاء الله به بمبئی برود، اما انبازان توانای امید بار دیگر به خواست رهبری گردن ننهادند و به بهانه های گوناگون وی را از سفر بازداشتند. مهدی به ناچار بردباری به کنار گذاشت و از همکاری با آنان سر باز زد. پس از کناره گیری از شرکت امید با پسرش طراز الله به شانگهای رفت و در برابر دفتر بازرگانی امید این شهر، به ساماندهی عبدالباقی یزدی، جایگاه در خوری برای دفتر کار فراهم آورد و به خرید و فروش کالا پرداخت. چندان بر نیامد که بیشتر مردم از دادوستد با امید دست کشیدند و به مهدی پیوستند و همین سبب شد که بر دفتر امید در شانگهای زیان بسیار رسد.

پایانی سال 1329 پسرش را که هم دانش می آموخت و هم کمک پدر بود، در شانگهای به جای گذاشت و خود از راه رانگون و بمبئی به دیدار رهبران شتافت. پنج روز در کلکته



سرکرد و از آنجا به بمبئی و پورت سعید رفت. روز 27 محرم 1330 به اسکندریه رسید و فردای آن روز «حضور آستان مبارک شرفیاب» شد. در 16 صفر 1330 گردانندگان آستان، از او خواستند که برای پیگیری کارها به پورت سعید برود. پس، بیدرنگ به راه افتاد و 17 صفر به اسکندریه و عکا باز آمد. در اینجا یادداشت‌های دفتر 401 به پایان می‌رسد. بر پایه نوشته‌های فاضل مازندرانی و مجله خورشید خاور، یک چند پس از آن که از سفر عکا به عشق‌آباد بازگشته بود، برای سومین بار به شانگهای رفت و بیش از سالی در این شهر گذراند سپس به عشق‌آباد کوچید.

در 1336، در گزینش دومین دوره سه ساله «محفل روحانی» ترکستان، مهدی<sup>20</sup> نیز از جمله دوازده نفر برگزیده‌ها بود. برجسته‌ترین کارکرد این دوره محفل، بنیاد: کمیته اتحاد جوانان، کتابخانه محمودیه، کمیته خدمت، کمیته مشرق‌الانکار، کمیته مدرسه، محفل خیریه و انتشار مجله خورشید خاور بود.

پس از روی کار آمدن رژیم سوسیالیستی در آسیای مرکزی و سختگیری بر باورهای دینی و کوشندگان آن دیدگاه، در 1337<sup>21</sup>، مهدی به نمایندگی از سوی محفل بهائیان ترکستان نزد عبدالبهاء رفت و بخشی از داریی‌های آن مردم را به رهبر سپرد و خود نیز در حيفا ماند. چندی که گذشت به نمایندگی از سوی عبدالبهاء برای به سازی و آبادانی جایگاه دینی بغداد (بیت ابهی) به آنجا رفت. در اواخر 1337 دیگر بار برای آخرین بار به حيفا رفت. در نیحجه به سوی گیلان روانه شد. در اول محرم 1338 در استانبول بود. در رشت به سختی بیمار شد (تب محرقه). در 22 فوریه 1920 میلادی م / 1338 ق جان داد و در همین شهر به خاک سپرده شد<sup>22</sup>. رویکردها چنین گواهی می‌دهند که وی انسانی بردبار، درستکار، بخشنده، کوشا و پای‌بند به خانواده بود. در یادداشت‌هایش جز گلابه از انبازان شرکت امید و سرزنش و خرده‌گیری یحیی صبح ازل و پیروانش، نشان دیگری از

<sup>20</sup> - ظهور الحق، 8-2/860. از او با نام «میرز امهدی لاهیجی» یاد کرده است. ناگفته نماند که

تاریخ 1328 آمده در کتاب باید خطای چاپی باشد.

<sup>21</sup> - در ظهور الحق، 8-2/1028، این رویداد به نادرست در سال 1335 نوشته شده است.

<sup>22</sup> - ظهور الحق، 8-2/771، 987-986، 989، 1028-1029؛ خورشید خاور، ش 26 (16) شعبان (1336): 14؛ همان مجله، ش 44 (25 محرم 1337): 14؛ همان مجله. ش 46 (7 صفر 1337): 14.

تندخویی و یا درشتی نیست. کوشش وی برای پراکنش کیش چشمگیر بود، برای همین عبدالبهاء نامه و یادداشت بسیاری برایش نوشت.

در باره سخن سرایی مهدی و جایگاه ادبی او، بجا است بیاید که تنها در دستنوشته شماره 401 دو نمونه از سروده‌های وی آمده است. از آنجا که جز این در سه دفتر در دست و دیگر داشته‌ها، نشان بیشتری از توانایی او در سرایش به دست نیست، برای همین جز آوردن آن دوپاره و خاموشی در زمینه توانمندی وی در چامه سرایی، سخن دیگری در میانه نیست.

نخست، در روی شماره 469، هنگام گزارش از زندگی در شانگهای چین، به نامه‌ای اشاره کرد که در 24 رمضان 1321 ق برای پیشوا، عبدالبهاء عباس، نوشته بود. در پایان همین نامه، ستایش‌گونه زیر را پیشکش وی کرد:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| » به حق مناجات ابرار تو    | به کردار پاکان احرار تو      |
| به خون شهیدان مظلوم تو     | به آه اسیران مغموم تو        |
| به سوز دل آه عشاق تو       | به آه جگرسوز مشتاق تو        |
| ببخشای این «مهدی» روسیاه   | به ظل عطایت ورا ده پناه      |
| که تا وارهد از تمام وجود   | زهستی عالم، ز بود و نبود     |
| شود منقطع از همه ماسوا     | به یاد تو گردد به صبح و مسا  |
| مرا هست امل این و این آرزو | نباشد مرا غیر از این گفتگو « |

به نوشته همو، چندی که از فرستادن این نامه گذشت، پاسخی (لوحی) از راهبر دین و دنیای خود به دست آورد. این آگاهی را در رویه 469 آورد.

نمونه دوم، بخشی از چکامه‌ای است که میرزامهدی برای دوری نشینی عبدالبهاء از ایران سروده بود و در رویه 575 یادداشت هایش به یادمان گذاشت:

«شرق منور نما، غرب معطر کن نور به بلغار ده، روح به سقلاب بخش»

ناگفته پیدا است که مهدی از خاندانی مسلمان شیعی برآمده و پرورش یافته بود. آوازه پدرش به «درویش» شاید نشان‌دهنده صوفی‌گرایی و یا گرایش عرفانی خانواده‌اش باشد. در جوانی، با چنین پشتوانه‌ای نخست به آیین بابیه گروید. با فروپاشی آیین نخستین و چندشاخه‌شدن پیروان باب (شماری از هراس آزار و مرگ، پشیمانی و یا انگیزه‌های دیگر به اسلام و یا دیگر دین‌های بزرگ روی آوردند. گروهی به یحیی و دیدگاه ازلی پیوستند. 3- بخش زیادی به پیروی از بهاء‌الله برخاستند و آیین بهائی را در گیتی پراکندند و ...) او هم برای پیگیری خواسته‌های آرمانی خویش، بهائیت را برگزید. با آن که روش سرکوب و سرزنش تند دیدگاه‌ها را نمی‌پسندید اما، با آن چه که نادرست می‌پنداشت مرزبندی به جا داشت، از همین رو است که جز خرده‌گیری به چند نمونه انگشت‌شمار بر ساخته‌های اسلامی و نیز برخورد ناهنجار چند مسلمان، نه تنها هیچ نشانی از ستیز و ی با دین‌های دیگر بویژه اسلام نیست، بلکه از بنیان‌گزاران و برجستگان آغازین این کیش، به نیکی یاد کرده است. از نوشته‌هایش چنین برمی‌آید که در همراهی و همانندسازی منش و کنش می‌کوشید و یکتاپرستی انسان‌دوست بود. با این همه، چون شمار زیادی از همگنان، خودبتربینی داشت و در سامان‌دهی زندگی، سازمان‌دهی پیشه و اندیشه زیاده‌خواه بود، شاید همین سبب می‌شد که میانه وی و بازرگانان همکیش و همکاری، ناهنجاری برجا باشد.

از دیگر ویژگی‌های یادمانده‌های مهدی در دفتر 401، تا اندازه زیادی آشکارگویی دیدگاه عبدالبهاء و خود درباره نابسامانی‌های اجتماعی، سیاسی آن روزگار ایران و بویژه جنبش مشروطه است که در کمتر نوشته چاپی- از این گروه- می‌توان به دست آورد، زیرا، چنین آوازه داده‌اند که پیران و پیروان بهائی، برخلاف بابی‌ها، پیشرفت آرمان خویش را در جدایی دین از سیاست و حکومت دانسته‌اند و برای همین از سیاست و دولتمداری دوری می‌جویند. با ژرف‌نگری در برجیده‌های زیر، به درستی می‌توان گفت که پرهیز بهائیان از دست‌اندازی و دستاویزی به پدیده‌های برجسته اجتماعی و سیاسی زبانزد نابجایی است.

نخستین نمونه دیدگاه ناخشنود عبدالبهاء از آزادی خواهی، رشد اندیشه مردم سالاری و پیشرفت کشور، در بخشی از یادمانده های دومین نشست و گفتگوی میان رهبر، میرزامهدی و چندتن دیگر از رهروان، در 22 ذی قعدة 1325 آمده است:

«مره ثانیه- در همان یوم 22- در بیت مبارک، مسافری را به جهة<sup>23</sup> صرف چای دعوت فرمودند. پس از ورود و اظهار لطف و مهربانی نسبت به کل، درباره طهران<sup>24</sup> فرمودند: بسیار مغشوش است. واقعاً مرحوم مظفردین شاه درباره رعایای خود، ابداً کوتا [هی] نکرد، ولی بهتر بود که اهالی اولاً تربیت شوند، ثانیاً حریت بخواهند. مثل این است که رماهی از اسب های معلوف فریه، که مدتی در صحاری و براری چریده اند، تمام لجام داشته اند و شاه مرحوم یکمرتبه افسارها را از سرشان بیرون آورده و رها نماید؛ این است [که] همدیگر را میزنند و میخورند.

حضرات مدنیت می خواهند. واقعاً مدنیت خوب است ولی به شرط [این که] مبني<sup>25</sup> بر اخلاق رحمانی باشد والا، مدنیت ظاهری که توپ کروپ یا تفنگ مارتین و قس علی ذلك اشیاء مهلکه مفسره ترتیب بدهند، مدنیت نیست؛ چون که از ازمنه سابق - که اسم تمدن نبود- اگر سلطانی با سلطانی نزاع داشت، دوهزار، یا سه هزار نفر کشته می شد و حال که مدنیت پیدا شده است، هر ساعتی صد هزار نفر کشته می شود!! پس مدنیت باید مبني بر اساس الهی باشد و مدنیت ظاهره، با لتبع ظاهر می شود.

[در روایتها] ملاحظه نمایند که امرءالقیس پنج دانه زره در نزد سمونیل نام یهودی، در شام امانت گذاشت. ملك جزیره آمد و حوالی قلعه سمونیل را مسخر کرد که زره ها را بگیرد. سمونیل گفت: نمی شود، امانت است!

بعد از چندی پسر سمونیل را دستگیر نمود. پیغام فرستاد که زره [ها] را بده پسرت را می فرستم، والا می کشم! قبول نکرد و گفت: امانت است! پسر سمونیل را کشت و زره [ها] را نتوانست بگیرد و بعد پسر امرءالقیس آمد و زره ها را تسلیم کرد.

23- جهة = جهت

24- طهران = تهران

25- گمان می رود مبتنی درست تر باشد

حال در کدام از نقاط اروپا<sup>26</sup> چنین تمدنی پیدا می‌شود؟! با وجودی که اینها را از جمله چهارپایان حساب می‌کنند ولی در هیچ یک از ممالک متمدنه چنین تمدنی یافت نمی‌شود. باری، مقصود این است [که] کسانی که در ایران آسوده هستند، احبا هستند، الحمدالله! من مکرر و مؤکد به آنها نوشتم که ابدأ مداخله نکنند، الحمدالله نکردند، این است که حال آسوده‌اند و اگر بعضی دخالت کردند [ضررش]<sup>27</sup> به خودشان تنها وارد شد. من، مکرر بر مکرر به آنها نوشتم [که] ابدأ دم از امور سیاسی نزنند ولو [شقه]<sup>28</sup> شقه شوند. خیلی از آنها مسروم که داخل نشدند.

باری، ما را به این‌گونه مطالب دخلی نیست. ما به روحانیت قلوب و ارواح کار داریم، ابدأ مداخله در اجساد نداریم.» (584-586)

در یادداشت های 29 ذیقعه همین سال نوشت که عبدالبهاء هنگام بدرود با چندتن از بهانیان ایرانی که از آستان جاتان به میهن خود بازمی‌گشتند، گفت:

« به احبای خود بگوئید، امروز دولت و ملت در قلع و قمع یکدیگرند. حال وقت شما است، همتی نمایید و گوی سعادت براباید» (598)

سپس در گزارش دیدار روز دیگر عبدالبهاء با وی و شماری دیگر، به روشنی دیدگاه رهبری در زمینه خیزش مردم برای برپایی حکومت مشروطه، آورد:

« به تاریخ 30 ذیقعه الحرام در اتاق<sup>29</sup> فوقانی مشرف شدیم. پس از اظهار لطف و عنایت فرمودند: از ایران خبری نیست، معلوم نشد در طهران چه شد؟! آقا رضای قناد دربارہ آزادی عرض نمودند، [سپس ایشان خطاب به جمع] فرمودند: ما نه استبداد صرف را می‌خواهیم و نه مشروطیت و آزادی محض را. ما به امورات روحانی و تعلقات ملکوتی کار داریم. اگر در ایران آزادی صرفه باشد، به جهت ما فایده‌ای نیست، چه، که باید در سبیل محبت جمال مبارک مورد هزارگونه سب و لعن شویم و اذیت و نعمت بکشیم. هرگاه مثل سایرین بودیم، چه فایده از آنها متصور شده است؟! »

26-اروپا= اروپا

27- ضررش

28- شق

29- اطاق، در برخی برگها اوطاق

آزادی، انسان را تنبیل می‌کند. ما، نه مثل سابق، گرفتن و بستن و زدن را می‌خواهیم، نه مثل ممالک خارجه، آزادی صرف را، باید در هر حال فنا فی‌الله باشیم.» (600-601).

در یادداشت بجا مانده از نشست و گفتگوی روزی دیگر، ناخرسندی، سرزنش و حتی ناسزاگویی پیشوای بهائیان به گروهی از پیشاهنگان انقلاب مشروطیت به روشنی پیدا است:

«به تاریخ دویم ذی‌الحجه الحرام، در بیت مبارک مشرف شدیم. درباره ایران فرمودند که: حال بسیار مغشوش است. ملاحظه نمایید که اول باد می‌آید، باران می‌شود. تگرگ می‌شود. برف می‌آید، یخ می‌بندد. بعد از آن بهار می‌آید. ما هم امیدواریم بعد از انقلابات، بهارجان‌پرور کشف نقاب نماید.

چهار ماه قبل از این نوشتیم [که] تا دولت و ملت مانند شیر و شکر به همدیگر آمیخته نشوند نتیجه حاصل نشود. حالا شاه را مجبور کرده‌اند! دیدید روح نجس- یعنی روزنامه روح‌القدس - به چه بی‌ادبی و جسارتی زبان به قبح گشوده بود و تکذیب از سلطان کرده بود؟! دیگر به چه رو میل توقع خدمت و رعایت از او دارد؟ با وصف این، این همه جسارت می‌کنند!

باری، احبا، الحمدالله در این خصوص ابداً دخالتی ندارند و در امانند. تمام این اختلافات به جهت اعلاء امر است، خودشان چاره را می‌گویند و نمی‌دانند.» (602-603)

شگفتی در این نیست که رهنمودهایش جابه‌جا دگرگون می‌شدند و یا بهار و افسوسگرایان تاریخی را آرزو داشت، بلکه شگفتی در این‌جا است که جانشین بهاء‌الله، از ناداری فزاینده مردم؛ فقر فرهنگی - بهداشتی همگانی؛ بدهی روافزون کشور به بیگانگان؛ کوشش کشورهای ستمگر برای تاراج هرچه بیشتر ایران؛ ناتوانی تاریخی شاه و دین برای کاستن از دشوارگذرانی ایرانیان؛ ستم همه سویه بر ملیت‌ها، کوشش بجای پیشاهنگان برای روشنگری؛ رستاخیز مردم برای آزادی و زندگی شایسته و دیگر بایسته‌ها، سخنی نگفت و تنها به پیروان خویش اندیشید و بس؛ گویی که این بخش از مردم، از دیگران جدا بودند. همان مردمی که خود نیز یکی از قربانیان ستم بزرگ مالکان، حکومت قاجاریه و ارزش‌های کهنه بشمار می‌رفتند! به باور این قلم، درست آن بود که رهبران این آیین، هم‌اندیشان را به همیاری با دیگر ستم‌دیدگان ایران آن روزگار، برای ستیز با بیگانگان، فرمانروایان و باور

ستمگر حاکم بر مردم فرا می خواندند، تا تاریخ آنان را به خاموشی گزینی، جدایی خواهی، همسویی خواسته و یا ناخواسته با غارتگران بیرونی و درونی آوازه ندهد. (برای نمونه می توان به پشتیبانی فرانسه، روس و انگلیس، همچنین ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه - دستکم در دوران ولیعهدی هرسه - از حسین علی نوری و هم گونه هایش اشاره کرد.) به هر رو، کنش ناروای رهبران بهانی از آغاز پیدایی و برخی ازلی در روزگار گذشته، فرمودی شد که اندیشه، جانبازی ها و آن بخش از کارکرد درست جنبش بابیه نیز گرفتار و اکنش ناشایست بیشتر تا ریخنگانان گردد. هر چند برخی نوآوران از همان سالهای نخست، رویگردانی خویش را از هم سنگران گذشته فاش گفته بودند ولی کمتر کسی این درست گویی را باور کرد.

گمان می رود برجیده بلندی از سخنان ابوالفضل گلپا یگانی و گواهی دیگر برجستگان بهائی، نشانه خوبی از برخورد بهائیان با با بیه و دشمن خوانده ها باشد. در دو نشست بازجویی گونه سال 1300 ق، ابوالفضا یل به شاهزاده قاجار، امیرکبیر و دیگر کاربدستان دربار، شناخت درستی از روش نو پیدا و کم آوازه می دهد. ناگفته نماند که آن چه در زیر می آید. بازنویسی بخشی از آن چه رخ داد، است که وی نزدیک بیست سال دیگر آشکار ساخت:

« در سنه 1300 هجریه مقارن 1882 میلادی که بدون هیچ گونه سبب امت بهائیه در طهران و سایر بلاد ایران مورد اخذ و حبس و مطمح سلب و نهب علما و ولایة گشتند شبی از لیالی شهر ربیع الثانی سنه مذکوره امیر زاده والا نائب السلطنه کامران میرزا که آن وقت حکومت طهران و مازندران و سپهسالاری جنود ایران موکول به گماشتگان او بود، نگارنده را به حضور خود احضار فرمود و قریب دو ساعت یا اکثر در این مسئله بهائیه مکالمت امتداد یافت و از هر در سخن بمیان آمد، از جمله فرمود که اگر دولت ایران گاهی متعرض بابیه شود محق است، و معلوم نیست زیرا که پادشاه و رجال دولت حوادث سابقه این طائفه را فراموش نکرده اند و حروب ایشان را در مازندران و زنجان و نی ریز از خاطر محو نداشته اند. معروض داشتم که اگرچه صدور بعضی افعال مغایره در آغاز امر از طائفه بابیه جای هیچ گونه انکار و شایسته هیچ نوع از اعتذار نیست، لکن اهل بها را

بگناه بابیه مواخذ داشتن الحق اعجب و اغرب انواع حکومت و حموح در استبداد و غوایت است و مواخذه بری بجای مجرم خارج از هر گونه انصاف و عدالت است . این مسکینان که اکنون بقهر و سخط حضرت امیرکبیر گرفتار گشته اند اگر بر دیگران مجهول است بر آن حضرت روشن و واضح است که نه با بابیه که به حزب ازل معروفند هم آیین و هم مذهبند و نه با یکدیگر هم عقیده و هم مشرب ، بلکه این فقرا هیچ یک از آنان را که با دولت حرب کرده به چشم خود ندیده اند و انتسابی با یکدیگر ندارند . شما که والی این ملکید و مکررا متعرض اخذ و حبس این طائفه شده اید و بر مقدار بُعد عقاید فریقین آگاه هستید و شدت عداوت و کراهت و بغض ازلیه را نسبت به اهل بها میدانید ، از مثل شما والی مطلع آگاهی شایسته است که مطلع شوید و دریابید که سبب اینهمه بُعد و مجانبت و جفا و کراهت اختلاف در آراء و مسلک و روش و عقیدت است . اگر اهل بها مسلک بابیه را می پسندیدند و بهمان روش سلوک میکردند ابا مورد جور و عداوت و جفا و منافرت بابیه واقع نمی شدند .

شما همین الواح و کتب جمال اقدس ابهی را که بغارت و اغتصاب از اهل بها گرفته اید و از تاراج بدست آورده اید بدقت بخوانید و به بینید که حضرت ابهی در جمیع الواح حزب خود را امر با طاعت دولت فرموده و بااحترام ملوک و امرا و توقیر ارباب فضل و علما مأمور داشته حتی ایشان را از تهریب صنایع از گمرک نهی فرموده است و از مخالفت قوانین دول ممنوع داشته است...»<sup>30</sup>

همچنین به جااست بیآگاهاند که در بازچاپ سال 1988 م / 145 بدیع آلمان ، هیچ دستی از بهانیان به بهانه ای چون : ناگزیری روزگار ، نیاز پنهان کاری ، پشت کردن به آرمان و جز این ، به پیوست نوشت . نکته ای که بیش از این چشمگیری نماید و پرسش بر می انگیزد این است که راز پنهان داری انبوهی فرمان ، گزارش و نگاره چیست ؟ چرا از آن زمان تاکنون دین باوران درباری و دیگردارندگان ، آنها را بی کم و کاست چاپ همه گیر نکرده اند ؟ چه دستی اسناد سازش سه دوره ایرانی شمار را ، بی پیرایه بر فراز خواهد کرد ؟

30-مهرابخانی ، روح الله . زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی . لانگن هاین (آلمان) : لجنه ملی نشر آثار امری ، 145 بدیع / 1988م «ویرایش 2» : رویه 79-80.



بر همین پایه و دیگر داشته ها ، با چیرگی حسین علی نوری برجانشینان با ب- از 1280 ق - و چند شاخه شدن جنبش ، شمار زیادی از بابی های پیدا و پنهان، برخلاف بها نیان نه تنها از رژیم قاجاریه دفاع نکردند و یا به خوش بینانه ترین نگاه تاریخی، خاموشی نگزیدند بلکه تا جایی که می توانستند، به ستیهندگان آزادی و مشروطه پیوستند و جان فشاندند . برای همین شاید بتوان گفت که بخش زیادی از مردمی که به بابیه گرویدند، همانند بسیاری از جنبشهای ملی گذشته، چندان در پی دین سازی نبودند ، بلکه برای پیشبرد درست پیکار باستمگران قاجار ، زمینداران و دیگر همدستان آنها ، از نوآوری آئینی چون پوشش زینده ای بهره جستند .

اندک داده های میرزا مهدی نشانه دیگری از کژاندیشی بزرگان بهانی است که می پنداشتند نابسامانی اجتماعی ، سیاسی کشور و مردم ستمدیده ایران به سود آنان خواهد بود . در یادداشت نشست روز 3 صفر مهدی و چند هموند دیگر با پیر دین ، نیز به این گمان اشاره شده است . در اینجا با آوردن نشانه دیگری از چنین دیدگاهی ، این بخش را به پایان می بریم . آستان دار در پاسخ به پرسش نویسنده ، در زمینه انگیزه یورش روسها به ایران و پیامد نبرد گفت :

« اینها مقدمه است ، خداوند خودش درست می نماید . ما هم واقعا از [ اوضاع جاری ] ایران متأثریم .<sup>31</sup> زمانی که درلندن بودیم، بعضی از رجال ایران [ هم آنجا ] بودند ، می خواستیم که تدبیر و چاره ای نماییم ، [ اما ] از ما نیز برفتند ؛ چه بکنیم !؟

این هیئت که در ایران تشکیل یافته، برای عمار ایران نیستند ، برای خرابی ایرانند . مثل ناقضینند ، از اینها امید عمار نیست . از جمله ، رئیس ایران زعیم الدوله وحبل المتین است که رای و دستور العمل می دهند که چنین نمایید و چنان کنید؛ دیگر ملاحظه نمایید که چه خبر است ! روس و [ یا ] انگلیس می خواهد طهران و بعضی نقاط را واسطه میان طرفین قرار داده ، سلطنت مستقله برای آن محل تشکیل دهد. الحال ، رجال ایران هم نظرشان<sup>32</sup> بر آن است که سلطنت آن محل ها شوند . صرف نظر از باقی مملکت نموده ، در فکر آن محل می باشند و حال آن که آن محل چیزی نیست و استقلالیتی ندارد، باز در

<sup>31</sup> -متوثریم

<sup>32</sup> -نظرات ایشان

فشار حضرات است . این است حال مردم و این وقوعات، بی حکمت نیست . هرگاه این انقلابات واقع نمی شد خیلی [از] احباب را می کشتند. در اصفهان و طهران خیلی برای احباب زحمت واقع می شد.

اینها ، همه حکمت دارد . خداوند عالم است ، خداوند چاره می نماید . کل دعا نمایید ، باید تضرع و زاری نمود . « ( 640 - 641 )

### همسر و فرزند

هیچ یک از منابع چاپی در دست، از همسر و فرزندان مهدی هیچ سخنی نیاورده اند تا افزون بر آشنایی و تبار شناسی ، روزنی فرا راه خواستاران نداشتند های یاد مانده و دیگر نوشته های وی باشد . با آگاهی از این که مهدی در سفر بی بازگشت از ترکمنستان کنونی به زادگاهش ، در رشت جان داد و در همین شهر به خاک سپرده شد ، گمان می رود بخش زیادی از خویشاوندانش که در گیلان می زیسته اند ، نکته های برجسته ای برای روشنگری بیشتر داشته باشند . جز این با کنجاوی در اندوخته های چاپی بخش نسخه های خطی ، آشکار شد که دستکم یکی از فرزندانش ، ضیاء الله ، در آن سرزمین می زیست و همو ، نزدیک به سالی پس از مرگ پدر دستنوشته ها ، مجله ها و کتاب های مهدی را به کتابخانه محمودیه سپرد . ( کتابخانه بهانیان آن سامان ، بنیاد و آغاز کار 1336 . ق ) در گذر زمان شمار زیادی از آن دارایی ، از جمله یادگارهای میرزامهدی به کتابخانه کارل مارکس ( اکنون کتابخانه ملی ترکمنستان ) برده شد .

با چاپ این کتاب ، باید چشم داشت بلکه بازماندگان پراکنده مهدی و نیز دین باوران بهانی ، بر داده های این خاصه بیافزایند .

به هر رو ، از یادداشت های وی در دفترهای سه گانه چنین در می یابیم که در جوانی ( پیش از 1299 ) شیرین ( شهربانو ) را به همسری در آورد . از آشفته روزگار 1302 ، که خانواده اش را در رشت بجای گذاشت و غربت نشینی گزید تا سالهای درازی نشانی از آنان نیست . به درستی نمی دانیم که از چه زمانی خانواده اش به وی پیوستند . گمان می رود که دو پسرش- ضیاءالله و طراز الله- پیش و بیش از دیگران در کنارش بودند . در

دفتر های 37 و 400 به سه تن از فرزندانش - طراز الله ، ضیاء الله و عبدالحسین - اشاره های گذرایی دارد . هنگام گزینش همسر برای ضیاءالله در سال 1325 ، مهدی که در سفر عکا و نزد عبدالبهاء بسر می برد ، از پیشوا در خواست کرد که برای شیرین نامه نوشته و در آن یادداشت وی را برای پیگیری ازدواج پسرش برانگیزد و عبدالبهاء نیز چنین کرد ( ص 512 - 513 ) .

در برگی دیگر ، نوشت که پس از فراخوانی عبدالبهاء، همسر ، دخترش جلالیه و ضیاءالله را برای برگزاری جشن ازدواج راهی آستان پیشوا کرد : « در این بین آقا ضیاءالله راضی به گرفتن عیال شد. اراده خود را فانی به اراده الله نمود. پس از اطلاع، برای ایشان و والده و همشیره ایشان، جلالیه خانم، رجاء اذن از ساحت قدس نموده؛ پس از صدور اذن ، هر سه ایشان را به ساحت قدس فرستادم. » (ص620) پیش از این مهدی، دوراندیشانه بر آن بود که برای پسران خود از بهائیان آمریکا همسر برگزیند اما دستکم برای ضیاءالله چنین نشد و او با یکی از بهائیان ایرانی عکا نشین پیمان زناشویی بست. (ص512-513 621،

جز این، در پایانی دفتر 37 آمده است که پس از آن که طراز الله از بیماری جست ، شیرین ، جلالیه و ضیا الله وی را از بیروت به جایگاه زندگی خانواده بازگرداندند . نکته دیگر این که، بی گمان هر سه پسر مهدی ، دستکم تا گاه جان دادن او ، دین بهائی داشتند . از سفر همسر و دخترش به عکا و دیدار با پیر بهائیان زمان، چنین بر می آید که آنان نیز به این کیش درآمده بودند . در اینجا برجسته ترین آگاهی های به دست آمده از پسران او را ، در کتاب در دست دستنوشته شماره 401، می خوانید :

ضیاءالله . گمان می رود میانه سالهای 1298 - 1299 در رشت به دنیا آمده باشد . مهدی دریادداشت گزارش گفتگو با آخوندهای سمرقند در 1318 ، ضیاء الله را فرزند کوچک و دوازده ساله ای خواند که برای ستیز باور میانه بهائیان و مسلمانان آن نشست آمادگی داشت . گمان می رود این جمله ، کنایه از توان نوجوانی در رویارویی آرمانی باکهنه

اندیشان کهنسال باشد! دستکم از سال 1312 تا 1326 با پدر زندگی می کرد. جز سفر دشوار و بی همراهی خانواده مهدی، در 1324 - 1325، برای فراخواندن مردم آذربایجان، خراسان به آئین بهائی، در دیگر روزگار گذرانی در سمرقند، شاتگهای، عشق آباد، عکا، حیفا و دیدار با راهبر دین عبدالبهاء، همراه وی بود. در 1323 به بهانه اینکه هنوز بیست و پنج بهار را پشت سر نگذاشته است، از پیشنهاد پدر، برای ازدواج سرباز زد. در 1326، پس از رایزنی با پدر، با مادر و خواهرش از سمرقند به عکا شتافت و در همین شهر با ماه آفرید، دختر محمد ابراهیم بهائی ایرانی عکاشین، ازدواج کرد. عبدالبهاء چندان وی را گرمی می داشت که افزون بر نگارش چند یادداشت بزرگداشت برای او، از دست اندرکاران همسریابی و جشن وی بود. کوشش ضیاءالله برای گسترش آئین بهائی چندان چشمگیر بود که در یادداشتی که عبدالبهاء در سال 1321 برای پش نوشته بود، او را «سلیل جلیل، آقا میرزا ضیاءالله» خواند.

در نسخه 401 صفحه های زیر نام او آمده است: 462 - 463، 467، 469، 471، 473 - 476، 480 - 481، 488، 502، 509، 512 - 513، 620 - 621.

در جستجوی منابع کتابخانه ملی ترکمنستان آشکار شد که «ضیاءالله جعفراف رشتی» از خریداران مجله «خورشید خاور» بود. هنگام سفر بی بازگشت پدر به گیلان (1337) وی در عشق آباد می زیست و پس از مرگ مهدی (1338) نوشته ها و کتابخانه پدر را همراه بخشی از داشته های خود به کتابخانه محمودیه همین شهر سپرد. به گمان نگارنده این گفتار، وی همان «ضیاءالله رشتی» است که دستکم تا 5 فوریه 1938 در عشق آباد می زیست و از اعضای «محل مقدس روحانی» بهائیان آنجا بود. در همین روز، وی و شماری دیگر از همکیشانش، در سرکوب بهائیان ترکمنستان، به دست پلیس بازداشت شدند.<sup>33</sup> از این پس نشانی از وی به دست نیامد، گرچه نام وی در میان کشته شدگان و نیز زندانیان این رویداد تلخ نیست!

33-ظهور الحق، 8-1043/2-44. [برگرفته از گزارش بکیمه سینا پر آوازه به بنت سینا و معلمه (سده اصفهان 1296ق-؟) فرزند سید حبیب الله سینا، سراینده و آموزگار دبستان دخترانه بهائی عشق آباد]

طراز الله . نخستین بار در گزارش ناسازگاری انبازان شرکت امید به سفر تبلیغی مهدی به بمبئی ، پیش از شوال 1325 ، از او یاد شد . در همین روز برای دیدار با عبدالبهاء ، همراه پدر شد و در 14 ذیقعدہ همین سال به عکا رسیدند . پس از بازگشت به عشق آباد و سمرقند همچنان با مهدی بود . در 1326 به بیماری خنازیر ( scrofule ) دچار شد . برای درمان به روسیه شتافت ، اما چندان بهبود نیافت . به خواست پدر برای پیگیری درمان به بیروت رفت . پس از یازده ماه تندرستی را باز یافت و با مادر ، خواهر و برادرش ضیاءالله ، به عشق آباد بازگشت .

وی نیز با خانواده به شانگهای کوچید و افزون برکمک به بازرگانی پدر ، درس می آموخت . آخرین باری که از او یاد شد ، محرم 1330 است . در این هنگام میرزا مهدی ، دفتر بازرگانی خویش در شانگهای را به طراز الله سپرد و خود برای دیدار و گفتگو با پیشوا سوی عکا پیمود . عبدالبهاء از طراز الله خشنود بود و چند یادداشت ماندگار برای وی نوشت .

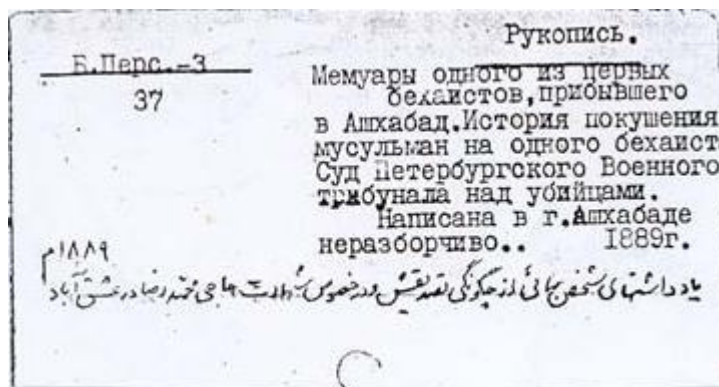
در رویه های 508 - 509 ، 564 ، 566 ، 574 ، 616 - 617 ، 619 - 621 ، 630 - 631 دفتر 401 ، نامش به میان آمد .

عبدالحسین . از وی همین اندازه می دانیم که پیش از 1323 ، پدرش ، دختری از مردم بشرویه را به همسری وی در آورده بود . رهبر بهائیان جهان برای او نیز نامه ای به یادگار نگاشت . از او تنها در دو برگ شمار 509 و 513 دستنوشته 401 یاد شد .

### دستنوشته ها و روش کار

در اینجا ویژگی دفترها و کژی های برگه نویسی کتابخانه ملی ترکمنستان را می خوانید . باید گفت که نگارنده این گفتار ، به گمان درست بودن داده های آن نهاد ، در نخستین شناسایی- چاپ شده در گیله و- بخشی از نادرستی ها را پیش روی خوانندگان نهاد . از یادداشت های مهدی ، تنها سه دفتر به شماره 37 ، 400 ، 401 در آن کتابخانه در دست است ، که در برگه ها چنین شناسانده شده اند :

دفتر ش 37 ، به زبان های روسی و فارسی و بی آشکار سازی درست و بی یاد مهدی رشتی ، نوشته اند :



دفتری خط دار ، بدون برگ شمار ، در 78 برگ 19 - 20 سطری است . به خط ناخوش نسخ و نستعلیق میرزا مهدی . در آغاز و پایان دفتر ، دویادداشت از دو تن ، که گمان می رود نسخه شناس و یا کتابدار کتابخانه بودند .

در نخستین برگ ، یکی از آن دو تن نوشته است : « جلد دوم از تاریخ 55 و ( 90 ق ) دو کتاب دیگر زیر نمره 400 - 401 موجود است » . جستجو برای یافتن یادمانده های پیش و پس شماره های داده شده ، دستاوردی نداشت . درباره « دو کتاب دیگر » شاید بتوان گفت نویسنده یادداشت ، نه تنها آشنایی چندانی با فهرست نویسی نسخه های خطی نداشت بلکه با همه وابستگی شایدی ، نوشته های تاریخی بابی و بهانی را نیز نمی شناخت و گرنه با دستنوشته ها و چاپ ژلاتینی های تاریخی دیگر ، هماویز نمی ساخت !

پایان این دستنوشته و نیز دو دفتر دیگر به رنگ سرخ روشن به خط تن دیگری ، نام نویسنده به خطا « روحی رشتی » آمده است . در اینکه نگارنده یادداشت ( نسخه شناس ، کتابدار و یا کس دیگری که به دفترها دسترسی داشت ) در شناسایی نویسنده خطا کرده است ، تردیدی نیست زیرا ، این مانده ها از مهدی جعفراف پرآوازه به میرزا مهدی رشتی و به خط خود او است . دیگر اینکه مهدی با « روحی » نامی آشنایی داشت و در رویه 597 نو نوشت 401 ، هنگام نگارش یکی از دیدارهایش با عبدالبهاء در 1325 ، از

مهمانی به نام «روحی» یاد کرده است. جز این، چند بار از روی ارج نهادن به سمبل های ارزشی آئین خود، پس از آوردن نامی، «...روحی به تراب قدوم...» نوشته است. آشکار است که از این گونه روحی، نمی توان «روحی رشتی» به دست داد! همچنین با آگاهی از اینکه، ضیاءالله - فرزند میرزا مهدی - پس از درگذشت پدر، نوشته ها و کتابخانه وی را به کتابخانه محمود یه بخشیده بود، نمی توان گمان برد که حتی برای چندی «روحی رشتی» نامی دارنده یادمانده های میرزا مهدی بود.

از ویژگی های نسخه 37، می توان به تند نویسی، بازنویسی پس از آن، برکناری و یا افزودن برخی یادداشت ها، کناره نویسی، خط خوردگی، آب دیدگی، ناخوانایی برخی جای ها، شکستگی و پارگی شمار زیادی از برگ ها برای بهره گیری از کاغذ نامرغوب اشاره کرد. همچنین باید از نگهداری نادرست دستنوشته ها و چاپ شده های کمیاب کتابخانه ملی ترکمنستان یاد کرد. هوای خشک و مانده آن جایگاه، به اندازه کافی زیان آور است.

باخوانش نونویس ش 400، آشکار می شود که این کتابچه، بازمانده یادداشت های نخست مهدی رشتی است که پس از گذشت روزگار و شاید هم به فرمودی، آن ها را جای دیگری فرا بافت. امروزه از همه کهنه و برکشیده ها، تنها سه دفتر بی پشت را شناسانده اند که آن نیز به دشواری فرادست است.

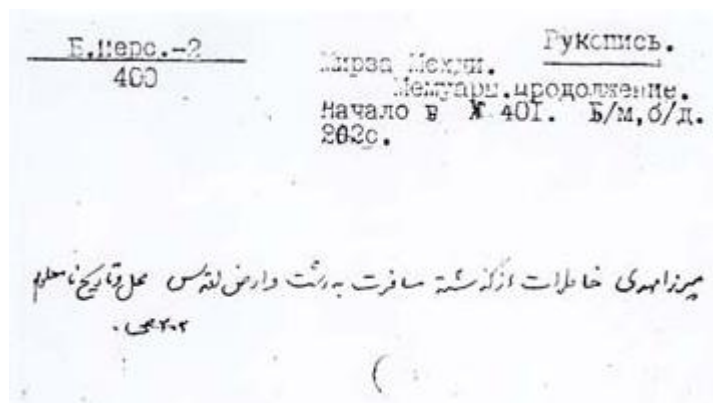
با پویش در سه کتابچه در می یابیم که: 1 - دستنوشته 37، چنانچه در آن آمده است، پیوسته بر دفتر و یا دفترهای دیگر است و پس از این نیز، یادداشت ها دنباله داشت. 2 - کتابچه های 400 و 401 ویرایش دوم همان یادداشت ها به دست نویسنده است. شگفت آن که دفترهای نخستین و پسین ویرایش دوم نیز پیدا نیست، برای همین نمی توان فراخور مهدی جعفر اف رشتی، زندگی نامه اش را شناخت و شناساند.

### آغاز و پایان دستنوشته

بالای نخستین برگ کهنه نوشته 37 دست دیگری نوشت: «جلد دوم از تاریخ» باخواندن این جمله آگاه می شویم که، پیش از این، دفتر دیگری بود و این، دفتر دوم

است . سپس می خوانیم : « مطرز و مزین داشتند . پس از ابتلاء و گرفتاری به رفقا معروض داشتیم : با انصاف ها ملاحظه می فرمایید که بنده را به واسطه دوستی با شما گرفتار نمودند و به غل و زنجیر مخلم داشتند ...» .

بر پایه داده های دفتر 400 به روشنی می توان گفت که این بخش از یادداشت ها در باره رویدادهای سال 1300 ه.ق. رشت است . پایانی نسخه ، یادمانده های بازگشت به رشت ، پس از گذشت شانزده ماه است : «معروض داشتم : حکایتی به نظر آمد ، هرگاه اذن بدهید ، معروض می دارم. گفت : بفرما . معروض داشتم : یومی از ایام در مجلس اعیان و امرا ، شخص ژولیده مویی ، قلندری وارد مجلس شد، مجلس را مملو از جمعیت دید .» دفتر ش 400 ، به همان دو زبان ، با یاد نام نویسنده .



به خط همو در دفتر خط دار کم ارزش . پیراسته و بی کناره نویسی . بدون برگ شمار، در 202 صفحه با یادداشتی به همان خط دو دفتر دیگر ، که کتابچه ها را از « روحی رشتی » دانسته بود .

آغاز نسخه : « ابتدای تاریخ نظر به روز وداع تا این عنوان که شروع شد ، مرقوم داشته بود ، لذا تتمه عرض می شود . بر سبیل یادگار بندگی می نمایم .» از برگ پایانی این دفتر در می یابیم که وی پس از شانزده ماه ، روزگار گذرانی در سرزمین های دیگر به رشت بازگشت . از ویژگی های این دفتر ، پیگیری یادداشت ها در زمینه ایران و بویژه گیلان است که از چند برگ دیگر می خوانید .

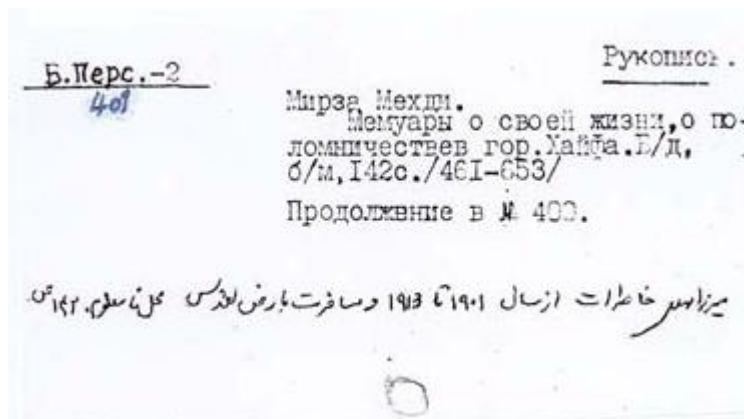


در اینکه دفترهای 400 و 401 باز آفرینی نوشته هایی هستند که از میان آنها ، تنها دفتر شماره 37 را می شناسیم ، تردیدی نیست . بخشی از یادداشت های شماره 37 ، در شماره 400 نو نویسی شده اند ، اما دنباله آنها در دست نیست .

باخواندن هر سه کتابچه ، دست گیر می شود که دفتر شماره 401 نیز پی نوشت یادداشت های شماره 400 نیست . به دیگر سخن ، نوشته های پیش و پس این بازنوشته هم نا پیدا است . نسخه 401 ، سومین دفتر نو نوشته یاد مانده های تاریخ خوانده مهدی رشتی نیست ، بلکه دفتر چهارم است که آن نیز به آخر نمی رسد .

به هر رو ، از نوشته های نخست مهدی ، تنها دفتر ش 37 بر جای است و از یادنامه پیراسته شده ، تنها دو دفتر ، بخش های 2 و 4 در دست است و از سرنوشت دفترهای یکم ، سوم و پنجم (اگر به همین اندازه پایان یافته باشد) نشانی نیست .

دفتر ش 401 . باز هم به روسی و فارسی ، خطا در برگ شماری :



گزارده همو و بر دفتر خط دار نچندان خوب . با شمارگان نویسنده یادداشت ها از 461 تا 653 ، در 192 صفحه . در پایانی این یادنامه ، یادداشت « روحی رشتی » به خط مرد دیگری همانند دو دستنوشته پیشین . آغاز نسخه : « در سنه 1318 قطع علاقه سمرقند نموده ، پس از مسافرت دو ماه به بادکوبه و رشت ، عشق آباد ، در کوچه طوماتیان حجره گرفته ، مشغول تجارت شدیم . » در برگ های پایانی از گذران و گذرگاه های زندگی اش ، در

سال 1330ق، نوشته است. روز 16 صفر، برای پیشبرد فرمان پیشوا به پورت سعید مصر رفت و در دیگر روز (17 صفر) به اسکندریه و نزد عبدالبهاء بازگشت. از اوایل صفحه 652 تا آخرین واژه این دفتر، بخشی از گفتگوی خود و عبدالبهاء را آورد: «... به آهنگ دف و نی مشغول به ذکر و نوا، و به کمال جذب و شور رام رام می گفتند و عیش می نمودند. همه شما را می خواهند و می جویند و شما را طالبند. بیچاره ها راه گم کرده، محروم شده اند. مرخص ما نموده، فرمودند: فی امان الله.»

همان گونه که پیشتر نوشته شد، روی شمار این دفتر از 461 آغاز شده است، یعنی پیش از این مهدی، یادمانده های هستی اش را در دفترهای دیگر بازنویسی کرده بود که از آن میانه تنها یک دفتر - شماره 400 - شناخته شده است. از آنجا که این نیز برگ شمار ندارد، شاید بتوان گمان برد که او از بازنوشتن سوم برگ شمرد. چنانچه پیش از این آمد، بیش از این در یادمانده ها و دیگر رویکردها نشانی از این مهدی به دست نیامد تا بیش از این، روند زندگی و کارنامه اش را در یابیم. دیگر این که، چگونه نسخه شناس، فهرست نویس و دیگر گردانندگان گذشته - مانند علی اکبر ناجی (1914-1998) که خود از بهائیان پرآوازه ترکمنستان بود - و امروزی بخش قولیازمولارفوندی / نسخه های خطی درنیافته اند که وقتی شمارگان داده شده میرزا مهدی به درستی از 461 تا 653 است، پس 192 رویه درست است نه 142 صفحه گزارش شده آنان به روسی و فارسی! به هر رو، در فرجام پیشگفتار، نگاره های آغاز و پایان هر سه دستنوشته پیش رو گذاشته شد. بجا است به ناخرسندی گفته شود که سال ها است، گردانندگان کتابخانه ملی از دادن هر گونه روگرفت، میکروفیلم و یا عکس از دستنوشته ها و کتاب های کهنه خودداری می کنند؛ این چند نگاره نچندان روشن، دستاورد سه سفر به آن سامان و بارها درخواست میکروفیلم و یا نگاره برداری است.

همچنین یگانه عکس به دست آمده از روزگار زندگی میرزا مهدی در ترکمنستان کنونی (یادمان کوشش برای ساختن مشرق الاذکار عشق آباد در 1320ق/1902م) که گمان می رود وی نیز در آن جای داشته باشد، به یادگار در این کتاب آمد، شاید کسانی چهره اش را بشناسند، بلکه از این راه شناخت بیشتری از او و تاریخ بابیه و بهائیت گیل ماز به دست

آید. یادآور می شود که نخستین بار آیتی در کتابش این نگاره را پخش کرد.<sup>34</sup> سپس همراه گفتاری در مجله بهانیان ترکستان آن روزگار باز چاپ شد.<sup>35</sup>

ناگفته نماند که :

\*از آنجا که آماج این قلم از چاپ بخشی از یادداشت های مهدی جعفراف رشتی، افزون بر آشنایی با زندگی و کارنامه تنی از گیلکان بهانی، شناساندن نوشته ای است که تا اندازه ای می تواند گوشه ای از پنهان مانده های تاریخ ایران را روشن نماید؛ برای همین از میان سه دفتر یاد شده، دستنوشته شماره 400 را، که بیشتر در زمینه های یاد شده است، برگزید و بی آن که فرازی را فرو نهد، برای چاپ فرآورد. ناگفته نماند که برای درست خوانی برخی واژه ها و همچنین آگاهی رسانی از زندگی و کارکرد نویسنده، از دو دستنوشته دیگر بهره های بجا گرفته شد.

\*برای دریافت هرچه بهتر روش نگارش نویسنده، واژه هایی چون: درب، شماها و مردمان، همین گونه در چاپ کتاب آمد.

نویسنده جای ها و نام هایی چون: اتاق، اروپا، استانبول، آفریقا، تهران، کنسول، نهار و نوک را: اطاق، اروپا، اسلام بول/ اسلامبول، آفریقا، طهران، قنسول، نهار و نک آورده است. هرجا این گونه واژه ها به شیوه غیر امروزی آمده بود، نخستین بار در زیرنویس با نشانه = درست شد. چنانچه واژه هایی از این دست، بیش از یک بار نوشته شده بود، در متن و زیرنویس دگرگونی داده شد. هرجا که گمان به کاستی مجله بود، به شیوه نویسنده، بر آن افزوده شد. واژه هایی از این دست، در میان نشانه دو کمانه [ ] پیدا است.

واژه هایی چون: استکان، ایستادگی، پاپیروس، پانزده، تازگی، چای، چقندر، چکش، حیات، ظاهر، خدمت، رشوه، فعلگی، مخصوصا و همسایگی را یک بارو یا بیشتر به خطا « استیکان، ایستاده گی، پاپروس، پونزده، تازه گی، چایی، چقندر، چکوش، حیات، خدمات، خواطر، رشوة، فعله گی، مخصوص و همسایه گی نوشته شده است که نخستین بار در زیرنویس یاد شد ولی پس از آن، واژه درست در کتاب آمده است.

<sup>34</sup> -الکواکب الدریه ، 57/2.

<sup>35</sup> - س.م. « تاریخ بناء اولین مشرق الانکار. » خورشید خاور، 4، ش8(فورال 1928) 5-13.

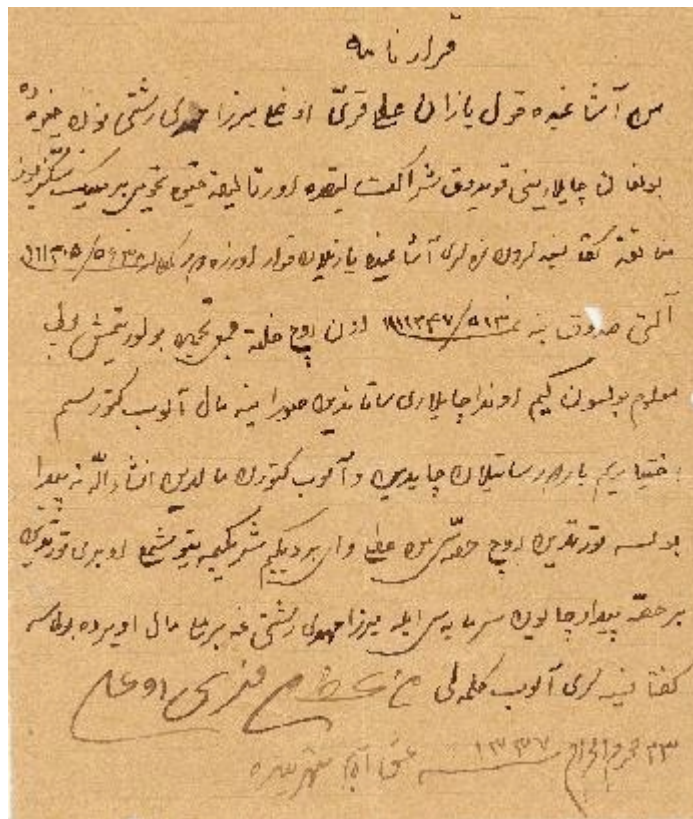
\*سرسختی بخشی از جهان اسلام، برای از میان بردن رویکردهای تاریخی سده آغازین جنبش بابیه و آیین بهائیت، و نیز پنهان کاری بیش از اندازه رهروان باب و بهاءالله در پخش و نگهداری یادمان های گوناگون، تا آن اندازه است که کمتر پژوهشگری توان دستیابی به آنها را دارد. گویی دارندگان این اندیشه ها به درستی نمی اندیشند و یا به یاد ندارند که هر چند امروزه نمی توان بخشهایی از تاریخ ناپیدا را خواند و در باره رویدادهایی داوری کرد، ولی برای همیشه نمی توان تاریخ را از مردم و خواستاران پنهان نمود و یا تنها در گستره همباوران و همگنان زندانی کرد. به هر رو، نگارنده این گزارش برآن بوده است که برای بهره گیری بیشتر و شایسته تر خوانندگان یادداشتهای مهدی و نیز کتاب در دست مانده وقایع ارض میم (خیزش و ریزش جنبش بابیه در مازندران) آگاهی های ضروری را در پیوست بیافزاید و یا در زمینه نامه های برجسته آمده در کتاب، فشرده زندگی و کارکرد آنان را بیاورد اما برای سرگردانی روزگار گذرانی، ستم و هراس پیروان دو کیش رودررو و کمبود شگفت آور نوشته هایی در این زمینه، آن گونه که شایسته است نشد. باشد که برای چاپ دیگر، زمانه و کتاب دارها درنگ به نویسی دهند و یا دست دیگری، کاستی های کتاب در دست را بزداید. با این همه، دریغ آمد که اندک اندوخته پویش برای نگارش زندگی نامه کسانی که نویسنده از آنها یاد کرده است، در پیوست نیاید!

پاییز 1999م / 1378 خ

+++++

به جا مانده ای از روزگار پایانی زندگی و کار مهدی جعفراف رشتی در ترکمنستان. این دستنوشته رالای برگی از مجله خورشید خاور، سال 1 (1918م/1336ه ق) یافت. کمابیش 2 دو دوره به هم بافته این مجله را در کتابخانه ملی ترکمنستان دیدم. این ها بخشی از ازدهش خانواده جعفراف رشتی به همکیشان عشق آباد بود. "خورشید خاور"ی که من دیدم سرگذشت تلخی داشت. بارها دست به دست گشت تا این که به

کتابداران سپرده شد. امروزه چند دسته کاغذ شکننده هستند که در زاویه ای می خشکند. این نوشته در زمینه های گوناگون بازرگانی، جایگاه زبان ترکمنی در ترکستان، شیوه نگهداری و بایگانی رژیم ها و کتابخانه ها و جزاین، کارآیی دارد. گردانیده فارسی را در رویه دیگر می خوانید:



### پیمان نامه

من، عظلی فرزند قری، که زیر این پیمان کاری را امضاء کرده ام، با میرزا مهدی رشتی، که در خیوه چای دارد، پیمان بستم که آن را با همکاری یکدیگر بفروشیم.

ارزش چای را در بازار خیوه به 1800 منات پذیرفتم. [7] بسته چای شماره 111305/563 دارد و 6 بسته دیگر به شماره 111247/513 است. سنگینی این 13 کیسه نزدیک 70 پوت<sup>36</sup> برآورد شد.

روشن باشد چنانچه چای یاد شده در آنجا فروخته شود و به جایش کالای دیگری بیاورم، سه چهارم سود فروش چای و کالای نو خریده به من و همکارم می رسد و یک چهارم دیگر، بهره دارنده چای - میرزا مهدی رشتی - است. اگر کالای خواسته در آنجا به دست نیاید، بدهکار شمرده خواهم شد.

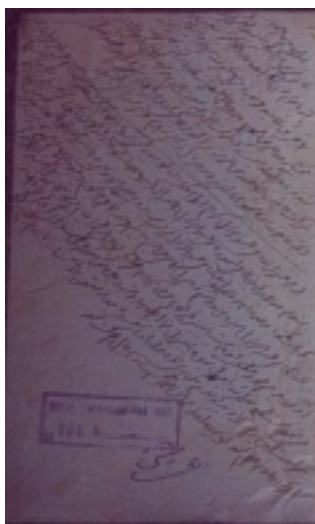
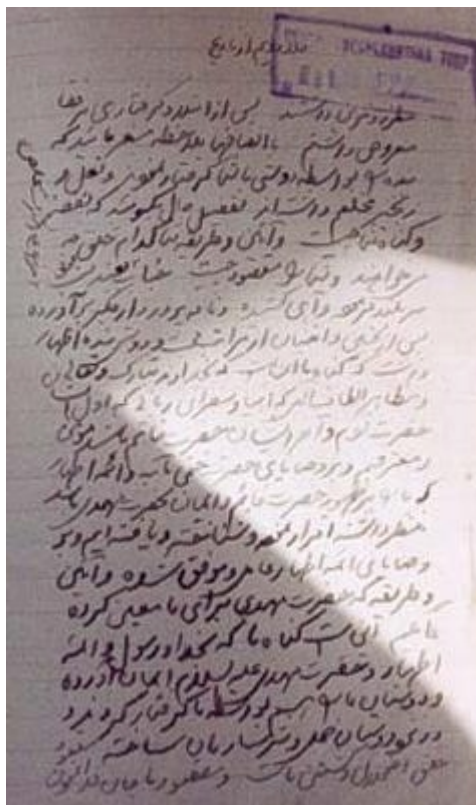
من، عطلی قرّی اوغلی

23 محرم الحرام سنه 1337 شهر عشق آباد

+++++

---

<sup>36</sup> پوت: چون واژه ای روسی است همان بهتر که به فارسی نوشته شود. هر پوت شانزده کیلوگرم است.

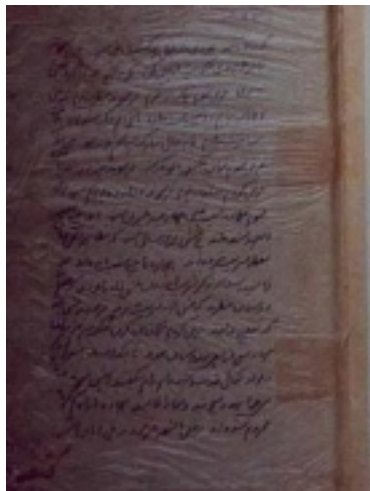


آغاز و پایان دستنوشته 37

استاد حاج ملاوردی خاں با این اثر که در تاریخ ۱۲۰۲ قمری در گیلان  
ترکستان در روز پنجشنبه در روز اولی المبارک است  
اسلام و شفقت حق حضرت رسول بزرگوارش در وسط  
المنه ظاهر است که هر روز در وقت دو روز سال از حضرت  
حضرت رسول مقبول نمودن می آید مردم است حضرت  
رسول ملائکه از نام برسد با افراد چون ملائکه  
مردمان بین در این که در این کمال اطمینان حضرت  
رسول دارند هرگاه ملک اسلام شد از این تاریخ  
جوایز مردم بین و اگر که تا سده ۱۰۰۰ عظام  
آئین بود و در آن در آن است و این مبارک حضرت  
رسول ایشان نمود بجز در این و در آن است  
و اجوات تا مکتوبه حج با اعلی آن آمد و از  
عنده خواب بر تمام از روز و این برسد تا اگر  
از ملک رسیده است در روز المبارک است  
عزیز مردم عالی کزین است که حضرت رسول  
صمد علی است مانند سده از آن است تا فرم در  
المبارک است معرفت است با اصول این است  
مسلم است که اصول این است که در این  
با یکدیگر در این اصول این را در کتاب بود







آغاز و پایان دستنوشته 401



نگاره ای از سازندگان نیایشگاه عشق آباد- 1902م / 1320ق